

سناریوی ابلیس

زمانی که میشل فوکو انقلاب اسلامی ایران را تحقق روح جمعی یک ملت دانست، هرگز تصور نمی کرد این حرکت اسلامی به دلیل روح سازش ناپذیر و نفی سلطه خارجی، سرانجام مورد ناخوشایندی غرب واقع شود. اما در نهایت به خواست همان روح جمعی، جزیره ثبات آمریکا در خاورمیانه به ستاره راهنمای مردم ستمدیده مبدل گشت و منافع یکسویه و جاه طلبانه آمریکا در ایران و خاورمیانه به مخاطره افتاد. به راستی دلیل دوری ایران و آمریکا که زمانی دو متحد استراتژیک نامیده می شدند چه بود؟ در مقام پاسخگویی به سراغ شناخت و بررسی پیشینه روابط این دو واحد سیاسی از آغاز تا فرجام آن می رویم، تعاملی که هرچند بیش از یک قرن سابقه ندارد اما از اهمیت که فراز و فرودهای بسیاری برخوردار است.

گاه شمار گذرای سیاست خارجی ایران بیانگر آن است که ایالات متحده حتی در برهه زمانی قطع ارتباط همواره حجم بالایی از دلمشغولی برای سیاست گذاران ایران ایجاد نموده و از دیگر سو روزی نیست که اظهار نظری پیرامون ایران از جانب سران کاخ سفید و گردانندگان وزارت خارجه و سایر مراکز قدرت این کشور بیان نگردد.

پیچیدگیهای قضیه فوق را اگر در کنار تغییر و تحولات ساختار نظام بین الملل و همچنین اوضاع داخلی این دو کشور قرار دهیم معادله ای خواهیم داشت که به نظر می رسد مجهولات آن تنها از طریق واکاوی گذشته و حال روابط و تعاملات ایران و آمریکا بدست آمده و آنگاه زمینه لازم جهت گمانه زنی درست در خصوص آینده مهیا خواهد گشت. متن پیش رو نیز بر اساس همین اسلوب، به دور از هر نوع نگاه نوستالژیک یا بدبینانه ای به دنبال یافتن پایه های منطقی این مبحث می باشد.



از حاجی واشنگتن تا نیروی سوم آلمانی در سراسر دوره قاجار سابقه استعماری و دخالت های همیشگی دولتین روسیه و انگلستان در مقدرات ایران موجب گشته بود حکمرانان و تا حدود زیادی روشنفکران و حتی مردم کوچه و بازار به ورود یک نیروی جدید در ایران روی خوش نشان داده و آنرا همچون فرشته نجات بیندازند. برخی اوقات شاهان قاجار حتی با وجود آگاهی از مقاصد و نیات این کشورهای تازه آشنا، صرفا جهت کنترل و ایجاد تعادل در قدرت سلطه گر روس و انگلیس بود که پای آنها را به میهن بازمی کردند. این نیروی سوم در آن زمان گاهی فرانسه بود و زمانی پروس که به آهستگی ینکه دنیایی ها نیز در صفحات تاریخ معاصر ایران پدیدار شدند. در دوره ضعف و ناتوانی شاهان خوشگذران قاجار که فشار قدرتهای سنتی مداخله گر در ایران به اوج رسیده بود، سرانجام مردی ظهور کرد که سودای نیروی سوم را قویا در سر می پروراند. امیرکبیر در تاریخ ایران نخستین فردی است که اقدام به ایجاد ارتباط با آمریکای نوظهور کرد. وی آگاه از خیانت ناپلئون به ایران در زمان فتحعلی

شاه و ضعف مفرط پروس به آنها خوشبین نبوده و ناگزیر به سراغ دولت دیگری می گشت. سرانجام پس از ملاحظات بسیار امیرکبیر میرزا احمدخان سفیر ایران در استانبول را مامور نمود تا با فرستاده آمریکا در عثمانی جهت برقراری رابطه بین دو کشور مذاکره نماید. میرزا احمدخان نیز توانست با ترغیب سفیر آمریکا زمینه لازم جهت رسمیت بخشیدن به روابط میان ایران و این کشور را فراهم نماید و کار را بدانجا رساند که معاهده ای نیز بین طرفین در استانبول جهت همکاریهای بازرگانی منعقد گشت. هرچند پس از مدت کوتاهی، با قتل امیرکبیر عملا زمینه های رسمی روابط قطع شد اما آمریکاییها از آن پس بیشتر متوجه ایران واوضاع آن گردیدند. در همین راستا، چند سال بعد در ژانویه ۱۸۸۲ اولین وزیر مختار دولت آمریکا به نام ویلیام بنجامین وارد دربار ناصرالدین شاه شده و سنگ بنای روابط رسمی دو دولت را بنانهاد. پس از آنکه ویلیام بنجامین کار خود را به عنوان نخستین وزیر مختار آمریکایی در ایران آغاز کرد، دربار ایران نیز حاجی حسینعلی خان صدرالسلطنه یا همان حاجی واشنگتن معروف را در اکتبر ۱۸۸۸ روانه نیگه دنیا نمود. در طول این دوره روابط دو کشور بیش از هر چیز جنبه فرهنگی داشت و آمریکاییهای تازه وارد، خصوصا در قالب گروه های تیشیری و مسیونری بسیار فعال بودند و جالب اینکه عمده ترین بخش تلاشهای ایشان در حوزه فرهنگ و آموزش ایجاد مدارس تمرکز یافته بود. از آنجا که آمریکاییها در عرصه نظامی و اقتصادی از قدرت جهانی گسترده ای برخوردار نبودند و مردم نیز از علایق و اهداف این گروه ها که معمولا به ارائه خدمات فرهنگی آن هم بدون چشمداشت مالی دست می زدند آگاهی کامل نداشتند، این تازه واردین توانستند مورد توجه مردم ایران قرار گرفته و برداشت خوش بینانه ای در ذهن آنان به وجود آورند. با ضعف حکام قاجار و ظهور نهضت مشروطه در اواخر قرن نوزدهم، آمریکاییها بیش از پیش در ایران محبوبیت یافتند چرا که تنفر زایدالوصف ملت از روس و انگلیس را برخی اراده های نامرئی به «علاقه آمریکایی» سوق می دادند، هر چند نباید از نظر دور داشت، زمینه های لازم داخلی نیز برای تحقق این حالت به اندازه کافی موجود بود. مردم و روشنفکران، خشمگین از استبداد داخلی و دل چرکین از دخالت های مستمر روسیه و بریتانیا زمزمه های ورود نیروی سوم که لاجرم می بایست به دور از هرگونه سابقه استعماری، زمینه های کاهش نفوذ و سلطه قدرتهای سنتی را در ایران فراهم می ساخت. سردادند. در آن زمان در تلقی بسیاری بهترین گزینه می توانست ایالات متحده ای باشد که در بین ملت های منطقه هیچ سابقه استعماری نداشت. علاوه بر این، حضور برخی آمریکایی ها در کنار مشروطه خواهان و مبارزات آنها علیه جبهه ضد مشروطه نیز در محبوبیت آنها تاثیر فراوانی گذارد (حتی برخی از آمریکاییها در حین انقلاب مشروطه کشته و مجروح شده بودند). نهایتا با پیروزی مشروطه خواهان و تشکیل مجلس ملی، اعضا آن تصمیم گرفتند جهت تقویت خود در برابر تهدیدات آشکار و پنهان روسیه و بریتانیا و عناصر داخلی آنان، از برخی مستشاران خارجی در تنظیم امور کشور استفاده نمایند. در



با اعمال سیاستهای آمریکا در ایران، تمام زیرساختهای تجاری، کشاورزی و صنعتی کشور نابود و ایران صرفاً به بازاری برای کالاهای غربی مبدل گشت

وابستگی نهادهای حکومتی کشور تا آنجا بود که بالاترین شخص مملکت در تمام امور تنها نظرات آمریکاییها را لحاظ می کرد

همین زمان بود که مورگان شوستر به همراه یک هیئت از مستشاران آمریکایی در سال ۱۲۹۰ وارد ایران گردید. وی با اختیارات وسیعی که از جانب مجلس دریافت کرد توانست به اوضاع مالی و گمرکات کشور سروسامانی بدهد. در دوره پس از پیروزی انقلاب مشروطه روابط ایران و آمریکا تنها حوزه مسایل فرهنگی نبود و گاه و بیگاه امور اقتصادی نیز در این محدوده واقع می گشت که این مساله سبب ساز نگرانی روسیه و بریتانیا گردید. سرانجام روسیه طی اولتیماتومی خواستار خروج شوستر و همکارانش از کشور شد و دولت ضعیف ایران علیرغم برخی مخالفتهای مجلس شورای ملی به این کار تن داد.^۳ با پررنگ تر شدن نفوذ مجدد روسیه و بریتانیا در کشور متعاقب جنگ جهانی اول انگلستان جهت تداوم کنترل خود بر ایران، با اجرای کودتای سیاه اسفند ۱۲۹۹ رضاخان را به اریکه قدرت رساند و مدتی بعد وی با کمک برخی نیروهای داخلی و خارجی سلسله قاجار را برچیده و خود داعیه شاهنشاهی نمود. در سالهای ابتدایی حکومت پهلوی اول، بریتانیا نفوذی چشمگیر در ایران یافت و با ایجاد شبکه های فراماسونی و پرورش مهره های سرسپرده تقریباً کنترل کشور را در دست داشت. هر چند آمریکاییها در این مدت زیر سایه نفوذ چشمگیر انگلیس در ایران به فعالیت محدود مشغول بودند اما انگلستان هرگز اجازه قدرت گیری و حضور بیش از حد را به آنان نمی داد. پس از چندی با شکل گیری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، روسیه دیگر قادر به تداوم نفوذ و سلطه قبلی خود در ایران نبود و به این ترتیب انگلستان به فعال مایشا صحنه سیاست داخلی ایران تبدیل شد. این کشور نیز جهت حصول مطامع اقتصادی، مشکلات ناشی از حضور مستقیم نظامی و احساس خطر از نفوذ کمونیسم تازه ظهور یافته، قصد داشت اوضاع ایران را از طریق حکومت دست نشانده رضاخان کنترل نماید.

ورود کودتاگران

هنگامی که در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای انگلیسی و شوروی به سوی تهران حرکت و رضاخان را مجبور به استعفا کردند کسی را جز فرزندش برای اعمال سیاستهای خود در آن شرایط مناسب تر نیافته، وی را به پادشاهی برگزیدند با این تفاوت که این بار نیروی جهانی جدیدی به نام ایالات متحده نیز در تصمیمات نهایی سدخال

در صحنه منطقه ای نیز انگلستان با ایجاد پیمان سعدآباد همین رویه را دنبال کرد. این دولت در جهت کمک به آلمان - بازنده اصلی جنگ جهانی اول - و جلوگیری از غلبیدن این دولت مهم اروپایی به نام کمونیسم و شوروی تصمیم گرفت برخلاف میل باطنی خود کمکهایی به آن نماید و همچنین به حکومتهای وابسته از جمله رضاخان دستورداد تا همکاری لازم را با آلمان داشته باشند. رضاخان نیز در تعقیب این سیاست مناسبات و روابط دوستانه و گسترده ای با آلمانها برقرار نمود. با ظهور هیتلر و شیوع افکار نازیسم در آلمان، انگلستان رضاخان را از تداوم همکاری برحذر داشت و خواستار قطع روابط ایران و آلمان و اخراج مستشاران آلمانی از ایران گردید. در این هنگام رضاخان که دیگر مایل به اطاعت تام و تمام از اربابان خود نبود سعی کرد سیاست قدیمی نیروی سوم را در ایران اجرا نماید. از آنجا که روابط ایران و آمریکا در دوره رضاشاه سرد و تا حدودی هم تیره بود، وی به دولت آلمان که می پنداشت عنقریب دولت های روسیه و انگلستان را شکست خواهد داد متمایل گشت. یکی از دلایل تیرگی روابط ایران و آمریکا در دوره رضاخان ممانعت و مخالفت انگلستان با این روابط در حد وسیع بود. علاوه بر این طی رویدادی که در نوامبر ۱۹۳۵ (آذر ۱۳۱۴) برای وزیر مختار ایران در آمریکا روی داد رضاخان به قطع رابطه با آمریکا مصمم گشت. ماجرا از این قرار بود که در تاریخ فوق جلال علاء وزیر مختار ایران در آمریکا به جرم تخلف رانندگی توقیف و بازداشت شد. این امر ناراحتی و خشم رضاخان را به همراه داشت تا جاییکه خواستار عذرخواهی رسمی دولت آمریکا گردید و از آنجا که این دولت از عذرخواهی خودداری ورزید، رضاخان به وزارت خارجه دستور قطع روابط با آمریکا را صادر کرد. با وجودی که در سال ۱۹۴۰ (دی ۱۳۱۸) با عذرخواهی رسمی دولت ایالات متحده مجدداً روابط فی مابین برقرار شد اما هیچ گاه این رابطه گرم نبود و در نهایت همین ذهنیت منفی رضاخان نسبت به آمریکا و همراهی دولت آمریکا با دول متفق در جنگ جهانی سبب گردید وی جهت حفظ تعادل و خروج از یوغ بریتانیا به سمت آلمان متمایل گردد. بر این اساس، در آغاز جنگ جهانی دوم دولت ایران بی طرفی خود را اعلام کرد که اتخاذ این سیاست عملاً به نفع آلمان بود. با خودداری ایران از اخراج آلمانیهای حاضر در کشور و پیشرویهای سریع نیروهای آلمان در جبهه های جنگ روسیه و انگلستان چاره را در اشغال ایران و حذف رضاخان دیدند. با سقوط حکومت رضاخان و شکست آلمان در جنگ جهانی دوم دوره ای جدید در روابط خارجی ایران آغاز گردید که ایالات متحده نقش و حضور به مراتب بیشتری نسبت به قبل در آن داشت.

می کرد. ضعف مفرط دولتهای استعماری اروپایی در مواجهه با یکدیگر و صدمات عظیم اروپا ناشی از جنگ جهانی دوم این فرصت را به آمریکای دور از صحنه جنگ داد تا در تمام اقطار جهان و در اکثر مناطق تحت نفوذ قدرتهای سابق جولان دهد. بر همین اساس بود که کم کم آمریکایاها در ایران نیز دیده شدند. با وجود تمام ظواهر امر، هنوز انگلیسیها به راحتی حاضر به خالی کردن عرصه نبودند و کمونیستهای تازه قدرت گرفته نیز به خوبی به نیات و اهداف آمریکا پی برده و خود نیز نیات سلطه گرانه خاصی داشتند. شدت علاقه قوای مسلط جهانی به ایران و تضاد آنها در این خصوص وقتی هنوز نایره جنگ به طور کامل فروکش نکرده بود مساله امتیاز نفت شمال را به وجود آورد. هنگامی که دولت ساعد مدتی پس از شروع کار خود محرمانه آمریکایی را به عنوان کارشناس نفتی به استخدام دولت درآورد تا با تشکیل کمیسیونی تحت نظارت دکتر میلسو به رسیدگی پیشنهادهای واصله از سوی شرکتهای آمریکایی و انگلیسی بپردازد با اعتراضات گسترده و همه جانبه عناصر انگلیسی و روسی روبرو شده و این مساله به جلسات علنی مجلس شورای ملی نیز کشانده شد. مخالفتهای شوروی و از طریق حزب توده با نفوذ آمریکاییان در صنعت نفت ایران تا بدانجا پیش رفت که آنان متعاقبا در خواست چنین امتیازاتی را از دولت نمودند. سرانجام تحت چنین فشارهایی ایران اعلام نمود تا پیش از پایان جنگ موضوع امتیاز اعطای نفت را مسکوت خواهد گذاشت. برهه دیگر تقابل قدرتهای فوق در ایران، به دوره پس از جنگ و امتناع نیروهای شوروی از تخلیه شمال ایران بازمی گردد که با اعتراض آمریکا و انگلیس به این اقدام تحت فشار قرار گرفتن استالین وی مجبور به ترک ایران گردید. هر چند وقوف بر خواست آمریکاییان در این خصوص بر اهل نظر و خواص روشن و واضح می باشد اما ایالات متحده با این کار توانست ذهنیت مثبتی در خاطرهای مردم بر جای گذارد. با گرایش علنی شاه به اردوی غرب به خصوص آمریکا و انگلیس به تدریج از حضور شوروی در ایران کاسته و حداقل خود رسید. از این دوره تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولتهای آمریکا و انگلیس در عین همسویی مواضع و اهداف در یک رقابت تنگاتنگ قرار داشتند.

زیانهای وارده بر انگلستان در طی جنگ به همان میزان که موجب تضعیف این کشور شد، توانمندی سیاسی - اقتصادی ایالات متحده را به همراه آورد و این کشور به تدریج این امکان را یافت که در صحنه بین المللی انگلستان را پشت سر گذارده و خود به عنوان قدرت برتر جایگزین آن گردد. آمریکا که تا آن زمان به عنوان استعمارگر شناخته نمی شد ضمن محکوم کردن اقدامات استعماری چنین تبلیغ می کرد که باید کشورهای بزرگ به جای چپاول کشورهای عقب مانده به آنها کمک کنند تا آنها بتوانند به رشد و شکوفایی دست یابند. تبلیغات گسترده آمریکا در این هنگام در قالب اصل چهارم ترومن به اوج خود رسید و تأثیرات بسیاری از جمله در ایران باقی گذاشت. در تداوم همین روند علیرغم فشار انگلستان مناسبات اقتصادی و نظامی ایران و آمریکا افزایش یافت که از آن جمله می توان

به اجرای برنامه هفت ساله دولت حکیمی با کمک و نظارت کمپانی آمریکایی «موریس - ناوسن» اشاره کرد. از سوی دیگر متعاقب انعقاد موافقت نامه های متعدد نظامی بین دو دولت که بر اساس یکی از آنها در ۱۳۲۶ ایران ۲۵ میلیون دلار برای خرید تجهیزات نظامی از آمریکا دریافت نمود مستشار نظامی بسیاری با اختیارات وسیع وارد ایران شدند.^۳ این روند تا ماجراهای ملی شدن نفت و بروز اختلافهای عمیق بین ایران و دولت بریتانیا بر سر امتیاز نفت همچنان تداوم داشت. در مبارزات ملی شدن نفت نیز ابتدا آمریکا به طرفداری از نهضت ملی ایران پرداخت و از انگلستان خواست تا از طرق مسالمت آمیز اختلافهای خود با ایران را رفع و به توافق برسد. این مطلب بارها در دیدارهای مصنف و دولتمردان آمریکایی نیز بیان شده بود. به تدریج با ایجاد شکاف در صفوف نهضت ملی و نفوذ برخی عناصر توده های وابسته به شوروی در آن تردیدهایی در آمریکاییها جهت حمایت از نهضت ملی بروز کرد. نهایتا احساس خطر از نفوذ کمونیسم به ایران و نگرانی موجود در خصوص سرنوشت ذخایر نفتی ایران در کنار تلاشهای انگلیس در جهت تغییر دیدگاه ایالات متحده نسبت به جریان نهضت ملی شدن نفت آمریکا را وادار به تغییر موضع در این خصوص نمود.^۴ آمریکاییها وقتی از متقاعد کردن مصنف ناامید شده و از اوضاع ایران احساس خطر کردند با همکاری سازمان اطلاعات انگلستان اقدام به تهیه طرح کودتا و فراهم نمودن مقدمات اجرای آن در ایران شدند. با دخالت مستقیم سیا و عوامل جاسوسی این سازمان در ایران و با همراهی شبکه های داخلی وابسته دولت ایالات متحده در یک دخالت مستقیم حکومت مصنف سرنگون و بار دیگر شاه فراری به ایران بازگشت. با حذف مصنف و قدرت گیری شاه توسط آمریکا، این کشور، ایران را به جولانگاه سیاستهای خود مبدل ساخت و بدون حضور هیچ رقیب و قدرت مشابهی توانست به مدت ۲۵ سال در آن حضور فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مستمر برقرار سازد. از این پس ایران تمام سیاستهای خارجی خود را در مطابقت کامل با اوامر و خواسته های سران آمریکا تنظیم می نمود و به تدریج ایالات متحده به شریک اصلی روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران در دنیای خارج تبدیل گشت. این روند تا سال ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت اما کمی پس از آن به طور کامل قطع شد. به راستی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ روابط این دو کشور چه ویژگیهایی داشت که منجر به این فرجام عجیب گردید؟ آیا باید سخن جیمز بیل را در این خصوص پذیرفت که عملیات مداخله جویانه آمریکا در امور داخلی ایران زخم مزمنی برجای گذاشت که مدت ۲۵ سال از آن خون می چکید.^۵

طی این ۲۵ سال حکومت ایران عملا دست نشاندۀ آمریکا و تحت کنترل این دولت بود و کارکردی غیر از برآورده ساختن خواسته های ایالات متحده نداشت. با این وجود نگاهی به ماهیت این روابط می تواند بیانگر چرایی وقوع انقلاب و مهمتر از آن علل مخالفت و تضاد آمریکا با این انقلاب باشد.

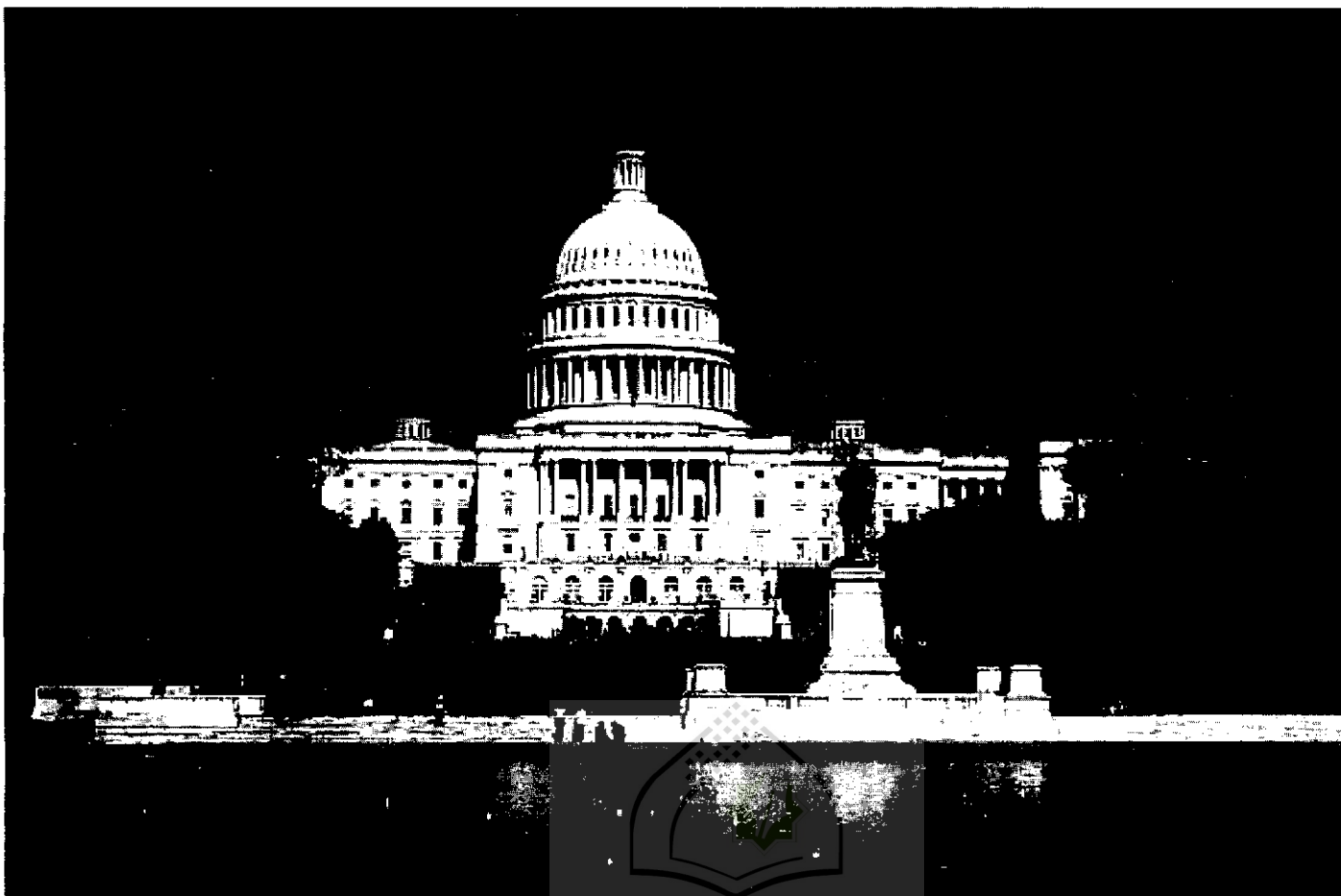
به هم خوردن تعادل

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از مهمترین

پدیده های عصر حاضر با توجه به ماهیت آن تغییرات عمده ای در محدوده سرزمین ایران و پیامدهای بزرگ بین المللی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تمام جهان را برجای گذاشت. تغییرات عمیق در سیاست خارجی و تحول در ساختار ائتلافهای ایران در پی وقوع انقلاب اسلامی منجر به برهم خوردن تعادل استراتژیک منطقه و تا حدودی نظام بین الملل گردید. طبیعتا ایالات متحده به عنوان یکی از دو قطب عمده سیستم حاکم بر روابط بین الملل در آن روزها بیشترین تبعات و تأثیرات را از پیروزی انقلاب اسلامی پذیرفت. ابعاد این مساله هنگامی آشکارتر خواهد گشت که به عمق روابط دوجانبه ایران و آمریکا پیش از انقلاب اسلامی پی ببریم.

۱ - بعد اقتصادی

زمانی آلفرد اترتون معاون وزارت خارجه آمریکا روابط اقتصادی دو کشور را در سال ۱۳۵۴ روابطی از نوع خاص دانست.^۶ اما این روابط از نوع خاص چه بود؟ شرکتهای آمریکایی بین سالهای ۵۱ تا ۵۳ قراردادهای و معاملات مشترکی با ایران امضا نموده بودند که ارزش آنها به ۱۱۹ میلیارد دلار می رسید. علائق اقتصادی ایالات متحده در ایران تا آنجا بود که در پیمان اقتصادی سال ۱۳۵۳ ایران به مصرف ۱۵ میلیارد دلار جهت خدمات و کالاهای آمریکایی ملزم و متعهد گردید.^۸ بر همین اساس پیش بینی اقتصاددانهای آمریکایی بر این فرض استوار بود که در فاصله سالهای ۵۵ تا ۵۹ حجم صادرات ایالات متحده به ایران از رقم ۲۴ میلیارد دلار فراتر رود. نتیجه این روند به سهولت می توانست منجر به وابستگی کامل ایران حتی در تهیه ابتدایی ترین کالاها به آمریکا باشد کما اینکه تا زمان وقوع انقلاب اسلامی حرکت به سمت چنین سرنوشتی به سرعت ادامه داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر فاحش در الگوهای اقتصادی، اصول جدیدی در این مناسبات ظهور کرد. جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانگان، اولویت مبادله تجاری با کشورهای همجوار مسلمان، گسترش صادرات غیر نفتی، حمایت از تولیدات داخلی و ایجاد الگوهای مصرف اسلامی از جمله این موارد و اصول بودند. در طی سالهای پس از انقلاب میزان واردات از غرب ۲۱ درصد کاهش و سهم واردات از کشورهای مسلمان و جهان سوم ۵ برابر افزایش یافت. قراردادهای نظامی ایران و ایالات متحده لغو و خرید تجهیزات نظامی از شرکتهای اسلحه سازی این کشور متوقف گردید. از آن پس کشورهای اوپک، آکو، غیر متعهدها در صدر لیست معاملات اقتصادی ایران قرار گرفتند و تمام روابط از جمله مناسبات و قراردادهای اقتصادی با اسرائیل متوقف گردید. عمق وابستگی رژیم شاهنشاهی به کالاهای اسرائیلی تا آنجا بود که در پی قطع روابط تعداد زیادی از کارخانه های اسرائیل در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند.^۹ اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی موبد این امر بود که طرف آمریکایی به شدت از زیانهای اقتصادی حاصل از انقلاب اسلامی نگران است. در این اسناد به کاهش شدید صادرات غیرنظامی آمریکا به ایران که در سال ۱۳۵۷ در حدود ۱ تا ۳/۷ میلیارد دلار بود



و در آغاز سال ۵۹ با ۲۷۲ کاهش به ۲۴۵ میلیون دلار رسید اشاره شده است.^{۱۱} چکیده موضع گیری نوین اقتصادی ایران پس از انقلاب اسلامی را می توان در سخنان امام خمینی (ره) نیز به وضوح مشاهده کرد. «آنچه از نظر اقتصادی مورد نظر ماست، جلوگیری از غارت منافع ملت است، نه قطع روابط اقتصادی با کشورهای جهان. منافع حاصل از فروش منابع ارضی باید به مصرف پیشرفتهای اقتصادی ما برسد و در این جهت ما قطعا با جهان صنعتی در رابطه کامل خواهیم بود، ولی حق تصمیم گیری برای چپتی که اقتصاد ما انتخاب خواهد کرد به عهده خودمان است.»^{۱۲} به نظر می رسد مقایسه ای هرچند گذرا بین کیفیت و ماهیت روابط اقتصادی ایران و آمریکا قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بتواند پاسخ بسیاری از سوالات در خصوص چرایی موضع گیری آمریکا علیه انقلاب اسلامی را ارائه دهد.

۲- سیاسی

آیا واقعا می توان کسی را یافت که منکر اهمیت و جایگاه رفیع ایران در منطقه مهم و حساس خاورمیانه باشد. موقعیت ژئوپلیتیک منحصر به فرد، فراوانی منابع طبیعی گرانبها، واقع شدن در نفت خیزترین منطقه دنیا، اشراف بر تنگه هرمز که حجم عظیمی از نفت مصرفی دنیا از آن عبور می کند، جمعیت فراوان، همجواری با شوروی سابق و سپس با جمهوریهای استقلال یافته همگی از جمله موارد قدر و منزلت منحصر به فرد ایران در منطقه و جهان

است. با این توصیفات مقامات آمریکایی خصوصا پس از ظهور بلوک شرق و خطر کمونیسم رویکرد جدیدی به مساله ایران پیدا کردند. نیکسون با ارائه تئوری دوستون سعی کرد ایران را به عنوان ستون نظامی طرح خود مهیا و آماده سازد. قبل از وی ترومن با پی ریزی دکترین معروفش مبتنی بر اینکه جهان به دو قطب متمایز تبدیل گشته و هر کس که یا ما نیست بر علیه ماست سعی کرده بود کشورهای اقماری در منطقه ایجاد نماید. ایران با توجه به اهمیت و موقعیت منحصر به فرد در هر دو دکترین ترومن و نیکسون اهمیت فوق العاده ای یافت. با توجه به اینکه برنامه ریزان سیاست خارجی آمریکا همواره در تعیین شکل جهان به نحوی عمل می کنند که بیشترین منافع را برای دولت متبوعشان در پی داشته باشد، تئوریهای نظیر: سیاست درهای باز، طرح مارشال،^{۱۳} طرح ایجاد عرصه بزرگ^{۱۴} و سیاست سبدبندی^{۱۵} را در طول قرن بیستم به مورد اجرا گذاردند. به دلیل جایگاه ویژه خاورمیانه در تمام سیاستهای اتخاذی ایالات متحده در خصوص مقابله با شوروی، تلاوم جریان نفت، تامین امنیت اسرائیل، تدارک بازار بزرگ محصولات آمریکایی و ایجاد پایگاه های نظامی همواره این منطقه و به طریق اولی بزرگترین و مهم ترین کشور آن یعنی ایران مورد توجه خاص ایالات متحده قرار داشت و بر همین اساس بخش اعظم دکترین ها و سیاستهای آمریکا در منطقه، شامل ایران می گردید. آمریکا طی دهه های ۵۰ تا ۷۰ میلادی چنان

نفوذ خزنده اما گسترده ای در ایران ایجاد کرد که هیچ بخشی از مقدرات کشور دوزار دسترس آنان نبود. طی این سالها سیل مستشاران اقتصادی و نظامی آمریکا جهت حفظ ارکان نظام شاهنشاهی و متعاقبا اجرای سیاستها و فرامین واشنگتن راهی ایران شدند. نتیجه کار این بود که ایران به عامل اصلی اجرای سیاستهای منطقه ای آمریکا، بازار بزرگ کالاهای تجاری و نظامی آمریکا و جولانگاه فرهنگ آمریکایی درآمد. در این سالها هیچ جای دنیا به اندازه ایران برای آمریکاییها دارای منافع سرشار و حیاتی سیاسی - اقتصادی نبود. آرامش و نفوذ آمریکاییها تا آنجا پیش رفت که رژیم کاپیتولاسیون را در ایران به اجرا گذاردند. قانونی که کمتر واحد سیاسی در جهان به آن تن می دهد.

آمریکا و زمزمه های انقلاب

با اعمال سیاستهای آمریکا در ایران، تمام زیرساختهای تجاری، کشاورزی و صنعتی کشور نابود و ایران صرفا به بازاری برای کالاهای غربی مبدل گشت. وابستگی نهادهای حکومتی کشور تا آنجا بود که بالاترین شخص مملکت در تمام امور تنها نظرات آمریکاییها را لحاظ می کرد. با شدت یافتن فشار بر مردم و خفقان سیاسی موجود و ضعف ساختار اقتصادی و سیاسی رژیم در آستانه سال ۵۶ به تدریج زمزمه های اعتراض مردم آغاز گشت. اما همچنان سیاست آمریکا تا هنگامی که به شکست و ضعف

شاه اطمینان حاصل نکرده بود، در جهت حمایت کامل از وی استوار بود. سفر جمعی کارتر به ایران در شب ژانویه ۱۹۷۸ در حالی که اعتراضات همگانی تنها نشان‌دهنده حمایت آمریکا از حکومت مستبد شاه تلقی گردید. کارتر در دیدار خود بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های ایران گفت: «ایران یک جزیره ثبات در گوشه متلاطم جهان است. هیچ کشوری در جهان برای برنامه‌ریزی امنیت نظامی مشترک از ایران به ما نزدیک‌تر نیست.»^{۱۵} مهم‌ترین نتیجه سفر کارتر و تحلیل فوق‌العاده وی از شاه، قوت قلب تازه‌ای بود که شاه در رویارویی با مخالفان و معترضان به حکومتش پیدا کرد. در حالی که تحولات ایران به شدت پیش می‌رفت یا وقوع حادثه دردناک ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و کشتار بی‌رحمانه مردم، شاه در گفتگویی با کارتر اعلام کرد: «شما باید از تلاش‌های ما تا آنجا که ممکن است و به شدت حمایت کنید منافع آمریکا در ایران آن قدر مشخص است که چنین اقدامی بسیار شایسته خواهد بود.» کارتر نیز در جواب شاه اظهار داشت که دقیقاً همین کار را انجام خواهد داد.^{۱۶} هم‌زمان با تحولات انقلابی مردم ایران بر تعداد ملاقات‌های مقامات آمریکایی و شاه افزوده می‌شد به نحوی که ویلیام سولیوان، سایروس ونس، برژینسکی، بلومنتال و جرج بال چندین بار در مدت کوتاه شروع و اوج‌گیری تظاهرات خیابانی در ایران با شاه ملاقات یا مکالمه تلفنی داشتند. مهم‌ترین نقش در حمایت آمریکا از شاه را ژنرال هایزر بر عهده داشت که دقیقاً در اوج نهضت اسلامی مردم و در روزهای پایانی احتضار حکومت پهلوی وارد ایران شد. وی خود صراحتاً هدف از ورود به ایران را شکستن اعتصابها، تقویت ارتش و دولت بختیار و جلوگیری از سقوط وی عنوان کرده و بدون هیچ پرده‌پوشی، ماموریت خود در ایران را به ماموریت کرمیت روزولت در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جهت حفظ شاه تشبیه نمود.^{۱۷}

سرانجام با پیچیده و گسترده‌تر شدن ابعاد قیام مردم و فشار شاه از ایران کارتر و حکومت آمریکا با چرخشی بزرگ در سیاست‌های خود دست از حمایت از شاه برداشته و به حمایت از بختیار روی آوردند. کارتر در پیامی به امام (ره) از وی نیز خواست تا از حکومت دست‌نشانده بختیار حمایت نماید. دولت آمریکا در روزهای پایانی حکومت پهلوی همچنان در تقابل با خواست مردم و رهبری انقلاب گام برمی‌داشت. دقیقاً در ۲۱ بهمن و در لحظات دقایق پایانی عمر رژیم پهلوی سولیوان در تماس با کاخ سفید اعلام داشت که دیگر نمی‌توان برای نجات بختیار کاری انجام داد و باید با انقلابیون هم‌صدایی کرد و گرنه همه چیز از دست خواهد رفت با این وجود در واکنش، برژینسکی جهت انجام کودتا دست به تلاش گسترده‌ای زده بود و با همراه کردن وزیر دفاع و رئیس سیا می‌رفت دست به کار شود و تنها زمانی دست از این کار کشید که کارشناسان سیا امکان موفقیت کودتا را ۵ درصد اعلام کردند. اگر تمام اهتمام و سعی آمریکا جهت حفظ حکومت شاه تا آخرین لحظات را در کنار واقعیت‌های دوران حکومت پهلوی قرار دهیم، می‌توانیم تا حدودی به علل خشم و نفرت مردم ایران از آمریکا روزهای پیروزی انقلاب پی ببریم. تنها در یکی از این واقعیت‌ها در سال

۱۹۷۵ سازمان عفو بین‌الملل اعلام کرد هیچ کشوری در جهان سابقه بدتری از حکومت شاه در زمینه حقوق بشر ندارد.^{۱۸}

استقلال، آزادی

با پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، سلطه همه‌جانبه ۲۵ ساله ایالات متحده بر کشور خاتمه یافت و شرایط پیشین در روابط دو کشور دچار تغییرات اساسی گشت. پس از انقلاب اصل «استقلال و آزادی» و «نه شرقی نه غربی» به‌عنوان پایه سیاست‌های کلان کشور برگزیده شدند. ایران از لیست کشورهای اقماری ایالات متحده خارج و اصول نوینی را منبعث از ماهیت و آرمان انقلاب در سیاست خارجی انتخاب کرد. عدم وابستگی به شرق و غرب، حمایت از مردم ستمدیده و مظلوم جهان، نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، حمایت از ملت فلسطین و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور اصول جدیدی بودند که به هیچ وجه خوشایند ایالات متحده نبود. با وقوع انقلاب اسلامی، زنجیر به اصطلاح دفاعی غرب در منطقه پاره شد و منافع آمریکا در ایران و منطقه به شدت در معرض آسیب قرار گرفت. عمق این مساله از زبان حامد الگار چنین است: «ضربه‌ای که آمریکا متعاقب انقلاب ایران خود، بزرگترین شکستی بود که استعمار غرب در قرن حاضر خورده و به مراتب از شکست فاحش آمریکا در ویتنام برای آمریکا زیان‌آورتر بود.»^{۱۹} با وقوع انقلاب اسلامی در مهم‌ترین پایگاه آمریکا در جهان و منطقه نه تنها تعادل قوا به ضرر آمریکا به هم خورد بلکه با اعلام سیاست‌های جدید ایران، یک مرکز جدید قدرت مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی و جدا از سایر تخته‌های مسلط جهانی شکل گرفته، افسون و جذبه‌ای فراگیر بین مسلمانان و ملل مظلوم جهان که سالها تحت نفوذ استعمار بودند ایجاد کرد. انقلاب اسلامی به‌عنوان یک نمونه کامل برای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم به آنها ثابت کرد که می‌توان یک دولت مستقل و آزاد از نفوذ ابرقدرتها و متکی بر منافع خود ایجاد نمود. بنابر عقیده برژینسکی، تجدید حیات اسلام در سراسر خاورمیانه ناشی از انقلاب ایران یک مخاطره مستمر برای منافع آمریکا در این منطقه حیاتی که غرب کاملاً به آن وابسته است به شمار می‌رود. اما آیا ایالات متحده در برابر چنین انقلابی ساکت نشست و از تعقیب منافع حیاتی خود دست برداشت؟

خزیدن در لانه

آمریکا در راستای حفظ منافع حیاتی خود در ایران، سعی کرد رابطه‌ای دوپهلوی با حکومت نوپای ایران برقرار سازد و ضمن تلاطم رابطه با آن تا حد ممکن در تضعیف انقلاب یا تحت کنترل درآوردن آن تلاش نماید. راهکار اصلی این دولت نفوذ و دخالت در امور داخلی ایران جهت فراهم آوردن زمینه فروپاشی نظام نوپای آن بود. برخی از سیاست‌های آمریکا را می‌توان ترغیب و حمایت از گروه‌های مسلح مخالف نظام، به تجزیه‌طلبی و تشویق تحریکات قومی - مذهبی، خودداری از تحویل تسلیحات و کالاهای خریداری‌شده در زمان شاه به ایران، جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات حیاتی، پناه‌دادن به شاه فراری و در

نظر گرفت. مرکز ثقل تمامی اقدامات فوق در ایران (سفارت آمریکا در تهران) عملاً به شکل مرکزی تهدیدکننده بر ضد انقلاب اسلامی تغییر ماهیت داده بود. تلاطم این روند و عدم توجه و تغییر رویه دولت ایالات متحده نهایتاً ماجرای تسخیر سفارت آمریکا را پدید آورد. در سیزدهم آبان ۱۳۵۸ دانشجویان با حمایت توده‌های مردم ضمن ورود به سفارت آمریکا خواستار توقف سیاست‌های ناصحیح این کشور در ایران شدند.

پایان یک قرن

آمریکا که ملت ایران را مصمم به حفظ نظام و انقلاب خود می‌دید با قبول شکست در اجرای سیاست‌های تفرقه‌افکنانه و مداخله‌جویانه خود ضمن قطع رابطه با ایران (۱۳۵۹/۱/۱۸) عرصه دیگری از تقابل و ضدیت با مردم و نظام ایران را گشود. در چهارچوب استراتژی جدید ایالات متحده تحریم‌های گسترده اقتصادی علیه ایران به مورد اجرا درآمد. در بارزترین شکل این نوع فشارها، خرید نفت از ایران ممنوع، تمامی حساب‌های و سپرده‌های بانکی ایران در آمریکا مسدود و تمام دارایی‌های ایران در ایالات متحده توقیف گردید. در مرحله بعد، آمریکا تعدادی از ایرانیان مقیم این کشور را اخراج و تهدید به اجرای گسترده سیاست‌هایی از این دست نمود. نهایتاً با عدم نتیجه‌گیری از تمام سیاست‌های فوق آمریکا با توسل به اجرای عملیات مستقیم نظامی علیه ایران واقعه طیس را به عنوان یکی از بزرگترین رسوایی‌های نظامی - سیاسی تاریخ ایالات متحده آفرید.^{۲۰}

علیرغم شکست کامل عملیات نظامی، ایالات متحده بر تحریکات خود در قالب اجرای مانورهای متعدد نظامی از جمله مانور معروف ستاره درخشان افزود. برژینسکی هلال بحران را در منطقه اعلام و کارتر رسماً سخن از حضور نظامی در منطقه و مقابله با قدرتها و نیروهای ضدآمریکایی به میان آورد که این اظهارات ایجاد نیروهای واکنش سریع در اقیانوس هند و خلیج فارس را در پی داشت. با این وجود ایالات متحده ضمن ایجاد پایگاه‌های جدید نظامی در کشورهای منطقه عملیات توسعه و تجهیز پایگاه‌های قبلی را آغاز کرد. آمریکا همچنین با تقویت بنیه نظامی کشورهای وابسته و اقماری خود در منطقه، با ایجاد پیمان‌های جدید بین این دولت‌ها سعی کرد ترتیبات نوینی، عمدتاً به نفع ایالات متحده و به ضرر ایران به‌وجود آورد که تشکیل شورای همکاری خلیج فارس نقطه اوج این نوع تحریکات محسوب می‌گردد.

چراغ سبز

آمریکا با اجرای تمام سیاست‌های خصمانه‌اش هرچند تاثیرات و آسیب‌های فراوانی برای نظام نوپای ایران به همراه آورد اما نتوانست آن را به شکست بکشاند. تنها گزینه‌ای که نهایتاً در ذهن سران کاخ سفید خطور کرد درگیر نمودن ایران در یک جنگ تمام‌عیار با یکی از کشورهای همسایه بود. عراق به سبب تاریخچه اختلافات با ایران و همچنین ماهیت وابسته رژیم بعثی و ترس این رژیم از گسترش نفوذ انقلاب اسلامی، بهترین انتخاب به نظر می‌رسید. دولت کارتر با تماس‌هایی که با مقامات

عراقی برقرار کرد تلویحا به سران بغداد اعلام داشت که با وقوع جنگ بین این دو کشور همسایه مخالفتی ندارد. حکومت بعثی عراق نیز که به خوبی از ضعف نهادهای نظامی ایران پس از انقلاب آگاهی داشت به استفاده از چتر حمایتی آمریکا و با بهره‌برداری از دشمنی ایالات متحده نسبت به ایران، تهاجم همه‌جانبه خود به ایران را آغاز کرد. بسیاری از آگاهان سیاسی ملاقات برزیسکی و صدام در مرز اردن را در آستانه وقوع جنگ، چراغ سبز رسمی آمریکا به عراق تلقی می‌کنند. پیش‌بینی آمریکا از نتیجه جنگ در صورت پیروزی بغداد، بی‌ثباتی جمهوری اسلامی ایران و روی کار آمدن یک دولت طرفدار غرب جای آن بود.^{۲۱} امام راحل در آن هنگام به صراحت به این مطلب اشاره کرده و اعلام داشتند: «امروز دست آمریکا از آستین دولت عراق بیرون آمده است. ما جرمان این است



که با آمریکا مخالفیم.^{۲۲}

بی‌طرفی آمریکا در ابتدای جنگ که بیشتر به دلیل پیشرویهای عراق بود با آغاز پیروزیهای ایران به حمایت از رژیم بعثی تبدیل شد. در آستانه تصرف خرمشهر «واینبرگر» وزیر دفاع آمریکا گفت: «پیروزی ایران در جنگ با عراق، به نفع آمریکا نخواهد بود. پیروزی ایران یقیناً در جهت منافع ملی ما نیست».^{۲۳} آمریکا ضمن حذف نام عراق از لیست کشورهای حامی تروریسم با تحویل برخی تسلیحات به عراق و تشویق دولتهای منطقه جهت کمک و همکاری همه‌جانبه با این کشور و از سوی دیگر با تحت فشار قراردادن کامل ایران در جهت تحقق پروژه شکست ایران گامی برمی‌داشت. با تمام این اوصاف، ملت و دولت ایران ضمن پایداری در برابر دولت بعثی عراق، هیچ روزنه امید برای دولتمردان و آشنگتن باقی

نگذارند. نهایتاً آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریگان مستقیماً با سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری ایران، حمله به کشتیها و سکوهای نفتی و حمایت از استفاده وحشیانه عراق از سلاحهای شیمیایی مستقیماً وارد نبرد با ایران گردید. سرانجام این سیاست نیز با درایت و هوشیاری امام راحل در قبول آتش بس با شکست منجر شد.

بهبانهای نظم نوین جهانی

با اتمام جنگ و عدم نتیجه‌گیری ایالات متحده از آن، این دولت سعی کرد با تطبیق خود با فضای توین ایجادشده، سیاستهای جدیدی در جهت تقابل با ایران اتخاذ نماید. در زمان ریاست جمهوری جرج بوش پدر آمریکا ضمن تداوم تحریمها علیه ایران اقدام به فروش گسترده تسلیحات به دولتهای عربی و افزایش حضور نظامی در خلیج فارس کرد. دولت آمریکا ضمن به راه انداختن یک جنگ تبلیغاتی تمام عیار اتهامات حمایت از تروریسم، تکثیر سلاحهای شیمیایی و میکروبی و تلاش جهت ساخت سلاحهای هسته‌ای را متوجه ایران نمود. با روی کار آمدن کلینتون و در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری وی نیز موضع‌گیریهای خصمانه آمریکا علیه ایران تداوم یافته و حتی اشکال و ابعاد جدیدتری به خود گرفت. دولت ایالات متحده با ادعاها و تهمتهای خود به ایران مبنی بر تلاش جهت دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، حمایت از تروریسم بین‌المللی، نقض حقوق بشر و مخالفت با روند صلح خاورمیانه اجرای سیاست «مهار دوجانبه» را آغاز کرد. هدف اصلی دولت کلینتون در پیروی و اجرای سیاست فوق مهار هم‌زمان عراق و ایران و تسلط کامل بر منطقه استراتژیک خلیج فارس بود. هر چند در زمان دولت کلینتون در مقطعی انعطاف مختصری در مواضع طرفین مشاهده گردید اما این روند هرگز تداوم نداشت و به رفع اختلافات تمکمی نکرد. شاید بتوان گفت دلیل اصلی نرمشهای مقطعی آمریکا در این دوره اتخاذ سیاستهای فعال از سوی کارگزاران سیاسی ایران باشد. از جمله مهم‌ترین تحرکات می‌توان به طرح گفتگوی تمدنها و پیگیری آن از سوی دولت ایران اشاره کرد که توانست تا حدودی ایالات متحده را در موضع انفعال قرار دهد. روند فوق که تا زمان به قدرت رسیدن جرج بوش پسر در آستانه هزاره سوم ادامه داشت پس از آن فراز و نشیبهای عمیقی به خود دید.

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دولت بوش با بهره‌برداری از فضای ایجاد شده سعی کرد تا حد امکان سیاستهای یکجانبه‌گرایانه خود را در سطح جهان به اجرا در آورد. هم‌دردی مردم جهان نسبت به قربانیان این حادثه مستمسکی برای دولت آمریکا شد تا از آن در جهت تضعیف و ضربه‌زدن به مخالفان و دولتهای مستقل بهره‌برداری نماید. آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و ریشه‌کنی آن و با طرح دکترین حمله پیش‌دستانه مناطق مختلفی از جهان و به‌ویژه خاورمیانه را مورد تعرض مستقیم نظامی قرار داد. هنوز مدتی از طرح سیاست فوق نگذشته بود که نیروهای آمریکایی وارد افغانستان شدند. ایالات متحده با نادیده گرفتن سابقه مبارزه ایران با

تروریسم و همچنین صدمات نیروهای طالبان به این کشور، اتهامات گسترده‌ای را متوجه ج.ا.ایران نمود. یکی از عجیب‌ترین این موارد، اتهام پناه دادن و همکاری ایران با نیروهای القاعده می‌باشد. فراتر از این، آمریکا پس از تسلط کامل بر افغانستان لیست «محور شرارت» را مطرح و ایران را یکی از اعضا سه‌گانه آن قلمداد کرد. در مرحله بعد دولت آمریکا لبه تیز حملات خود را متوجه دولت وابسته عراق نموده و جهت تنگ‌تر کردن حلقه فشار و محاصره ایران و همچنین کسب حداکثر منافع سیاسی و اقتصادی و با وجود مخالفت‌های گسترده جهانی عراق را مورد تهاجم گسترده و نامشروع خود قرار داد و طی چند روز آنرا به تصرف خود درآورد. با تصرف افغانستان و عراق در دوسوی ایران، و ایجاد پایگاه‌های متعدد نظامی در سراسر منطقه، تهاجم تبلیغاتی آمریکا ابعاد بسیار گسترده‌تری یافت. عمده‌ترین موارد این تهاجم را می‌توان در مواردی نظیر پروژه «نظرستجی» مشاهده کرد.

دستهای پنهان آمریکا در تلاش جهت همراه کردن افکار عمومی جهان و ایجاد یاس در داخل با وارونه نشان دادن خواست و اراده ملت ایران، این نمایش ساختگی را به راه انداختند. در مرحله بعدی ایالات متحده سعی کرد از اعتراضها و خواستههای صنفی و شغلی برخی اقشار جامعه ایرانی در جهت تحقق اهداف خود بهره‌برداری نماید. نمونه بارز آن تلاش این دولت در به‌انحرف کشاندن اعتراضهای دانشجویان ایرانی نسبت به برخی مصوبات تحصیلی بود. رسانه‌های ایالات متحده با بسیج تمام امکانات و با بهره‌برداری از تمام مهره‌های سوخته و جدید در تلاشی ناموفق، نتوانستند در ایجاد تقابل گسترده میان مردم و حکومت در ایران کامیاب گردند. پس از شکست کامل پروژه اغتشاش، ایالات متحده سعی کرد سمت‌سوی فشار بر ایران را از داخل به صحنه بین‌المللی سوق دهد. بهترین بهانه لازم در این جهت می‌توانست اتهام تلاش ایران برای ساخت تسلیحات هسته‌ای باشد. بر همین اساس دولت آمریکا با اتخاذ ژست صلح‌جویانه و در پوشش حمایت از صلح و امنیت بین‌المللی و با استفاده از تمام ابزارهای فشار در صحنه نظام بین‌الملل فضای جدیدی از تقابل با ج.ا.ایران را ترسیم نمود. به سهولت می‌توان تصمیمات و بیانیتهای اخیر برخی محافل و اژانسهای بین‌المللی در خصوص ایران را در راستای سیاست ایالات متحده تفسیر نمود.

اتهامات اصلی

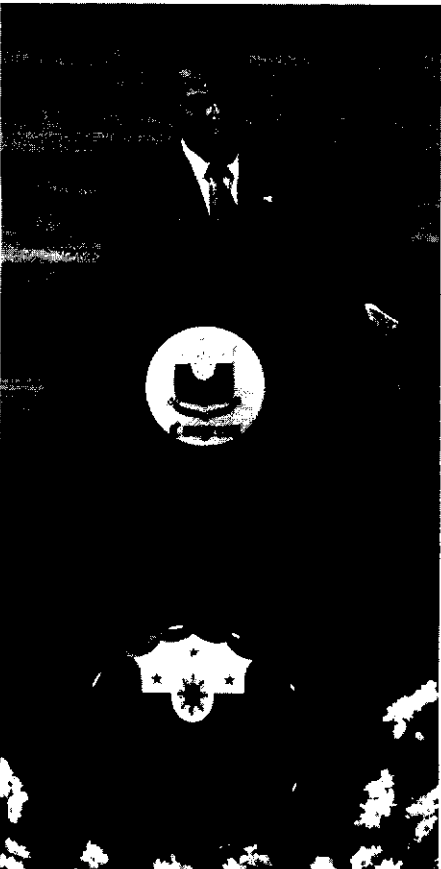
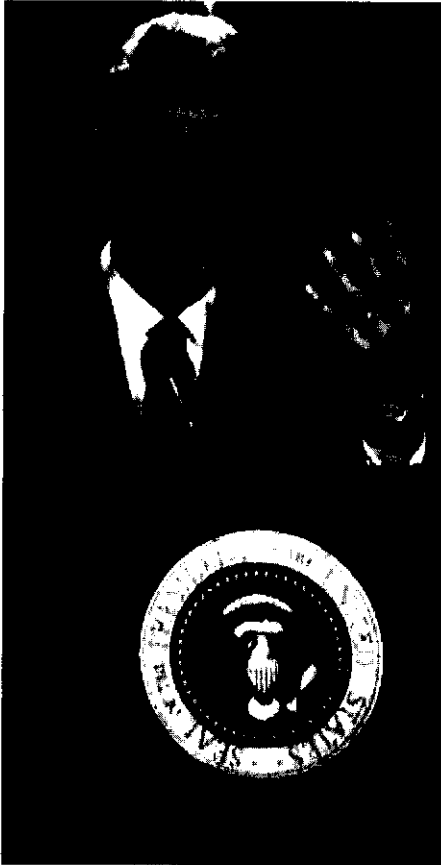
عمده‌ترین اتهامات آمریکا بر علیه ایران حمایت از تروریسم، مخالفت با روند صلح خاورمیانه، نقض حقوق بشر و تلاش جهت دستیابی به سلاحهای هسته‌ای ذکر شده است. در این زمینه موارد فوق می‌توان گفت که شاخصهای دولت ایالات متحده در این خصوص صرفاً برگرفته از دیدگاه‌های این دولت بوده و هیچ اجماع و تایید جهانی در این مورد موجود نیست. به‌عنوان مثال در حالی که رژیم صهیونیستی بدون توجه به کنوانسیونهای منع تولید سلاحهای هسته‌ای اقدام به تکثیر این نوع تسلیحات می‌نماید، ج.ا.ایران با عضویت در کنوانسیون فوق بارها اعلام کرده است که آمادگی همکاری با مراجع

ذیربط را دارد. آمریکا در تلاش جهت جلوگیری از پیشرفتهای تکنولوژیک و فنی ایران به بهانه ممانعت از دستیابی ایران به سلاحهای هسته‌ای با مطرح کردن منع هرگونه آزمایش هسته‌ای حتی با فعالیتهای علمی و دانشگاهی ایران نیز مخالفت می‌ورزد. باوجود اینکه کشورهای دیگری از جامعه جهانی اکنون درگیر رقابت هسته‌ای بوده و تلاش گسترده‌ای جهت دستیابی به تسلیحات اتمی دارند و درحالیکه ایران بارها آمادگی همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را اعلام کرده است، این‌گونه فشارها و سیاستها تنها بیانگر عزم ایالات متحده جهت و فشار قرار دادن ایران می‌باشد. بدیهی است دستیابی ایران حتی به فن آوری صلح‌آمیز اتمی هرگز مطابق میل آمریکا نخواهد بود لذا این دولت سعی دارد با تحت فشار قرار دادن مراکز بین‌المللی ذیربط و با حربه‌های سیاسی و نه واقعیات و اسناد موجود، خللی در برنامه‌های صلح‌آمیز ایران ایجاد نماید. درخصوص اتهام حمایت ایران از تروریسم نیز می‌توان گفت آمریکا با طرح این مساله که ابزار اصلی اجرای آن ابررسانه‌های غربی می‌باشند در صدد است با تکرار مناوم و همیشگی این ادعا موج اولیه فشار علیه ایران را راه‌اندازی و متعاقباً اتهامات بعدی را به سهولت متوجه ایران نماید. خطرناک نشان دادن دولت ایران و تبلیغ تهدید تروریستی آن علیه کشورهای همجوار در موارد متعددی خواهد توانست در اجرای سیاستهای سلطه‌گرانه آمریکا در منطقه موثر واقع گردد. به نظر می‌رسد هر حکومتی که در برابر خواسته‌های نامشروع آمریکا ایستادگی نماید فوراً به‌عنوان تروریست بالفطره در سطح افکار عمومی جهان شناسانده خواهد شد. در مورد مخالفت ایران با روند صلح خاورمیانه، نیز می‌توان گفت: اوضاع گذشته و کنونی فلسطین و ظلم و ستمی که بر مردم مظلوم فلسطین روا داشته می‌شود بر هیچ کس پوشیده نیست. از این‌رو حمایت به حق و شجاعانه ایران از آرمان فلسطین نیز به بهانه مناسبی برای سردمداران کاخ سفید تبدیل شده است. ج.ا. ایران بارها اعلام نموده که جز همدردی و ارسال کمکهای تبلیغاتی و انسان‌دوستانه هیچ‌گونه حمایتی از گروه‌ها و مردم فلسطین نمی‌نماید. بدیهی است سیاست همیشگی ایالات متحده در حمایت از اسرائیل و سرکوب خواسته‌های مردم ستمدیده فلسطین هرگز با راهبرد حمایت ایران از مبارزات فلسطینیان همخوانی نخواهد داشت به همین دلیل است که سیاست مشروع و انسانی ج.ا. ایرن در این خصوص به اتهامی غیرمنصفانه علیه آن تبدیل شده است. در کنار موارد فوق، مدتی است که اتهام جدید نقض حقوق بشر نیز همچون حربه‌ای لوپ بر علیه ج.ا. ایران به کار می‌رود. به راستی کدام مرجع و مرکز صلاحیت‌داری در سطح بین‌الملل اجازه ارزیابی و اظهار نظر را در این خصوص به ایالات متحده اعطا کرده است. کشوری که خود همواره به نقض گسترده حقوق انسانها، تبعیض نژادی و خصوصاً سیاستهای نابرابر در مورد اقلیتها متهم می‌باشد چگونه می‌تواند در جایگاه بررسی و اظهار نظر درخصوص وضعیت رعایت حقوق بشر در سایر کشورها قرار گیرد. از آنجا که ج.ا. ایران از جمله معدود کشورهایی است که مقامات سیاسی آن با آرا مستقیم و غیرمستقیم گسترده مردم

انتخاب می‌گردند باید در زمینه اتهام فوق دقت بیشتری لحاظ کرد. به نظر می‌رسد موضوع حقوق بشر صرفاً به‌عنوان یک بهانه سیاسی در جهت مداخله در امور داخلی ایران و ایجاد شکاف و اختلاف بین هیات حاکمه و مردم مطرح شده است.

سناریوی ابلیس

علاوه بر استفاده ابزاری از چهار محور حمایت ایران از تروریسم، مخالفت با روند صلح خاورمیانه، نقض حقوق بشر و تلاش جهت ساخت تسلیحات اتمی، در جهت ایجاد فشار مضاعف بر ایران از سیاستهای دیگری نیز استفاده می‌نماید که بازی با اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور از جمله همین موارد است. آمریکا با تحت کنترل درآوردن مخالفان ساکن خارج کشور قصد دارد نقش واسطه‌ای در اجرای اهدافش به آنان محول نماید که در این بین آمریکا حتی با گروه‌هایی که سابقه آشکار تروریستی نیز دارند به همکاری گسترده روی آورده است. گروه‌های اپوزیسیون وابسته خصوصاً پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ماموریت‌های جدیدی از سوی آمریکا دریافت داشته‌اند. از مهم‌ترین بخشهای ماموریت فوق می‌توان به ایجاد شکاف در داخل ایران، اجرای برنامه‌های تبلیغی بسیار گسترده علیه ایران و زمینه‌سازی جهت براندازی نظام اشاره کرد. این گروه‌ها در تازه‌ترین اقدام از این دست، سعی در ایجاد آشوب و بلواهای کور در تابستان امسال داشتند که با ناکامی همه‌جانبه‌ای مواجه گردیدند. سیاست عمده دیگر ایالات متحده درخصوص ایران مستقیماً فروپاشی نظام ج.ا. ایران را از درون تعقیب می‌نماید. از مهم‌ترین مولفه‌های استراتژی فروپاشی می‌توان به جلوگیری از دسترسی ایران به تجهیزات نظامی مدرن جهت مقابله با تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی، ممانعت از دسترسی ایران به تکنولوژی پیشرفته، اعمال تحریمهای اقتصادی و جلوگیری از اعطای اعتبارات خارجی به ایران و اشاره کرد. آمریکا همچنین سعی دارد با تبعیت از الگوهای موفق خود در سایر کشورها، آنها را در ایران نیز بیازماید. یکی از پایه‌های موفقیت استراتژیهای مداخله‌گر ایالات متحده در سایر کشورها، نفوذ برخی اقشار و گروه‌های کشور مزبور می‌باشد. آمریکا با طرح و پیگیری تبلیغات گسترده مبنی بر وجود شکاف و دوگانگی بین سران و مقامات سیاسی ایران سعی دارد، طیف یا گروه خاصی را همسو با خود اعلام نماید. در درازمدت این سیاست ممکن است منجر به تقابل و رویارویی گروه‌ها و ازدست رفتن بسیاری از پتانسیلهای آنان خواهد گردید. در اجرای عملی این سیاست و در چهارچوب بی‌ثبات نگاه‌داشتن اوضاع ایران، اخیراً کنگره آمریکا مبلغ بیست میلیون دلار به این امر اختصاص داده است. گستره دیگر سیاستهای مداخله‌گرانه آمریکا را باید در زمینه فرصت‌های اقتصادی ج.ا. ایران جستجوی کرد. تلاش برای تضعیف فرصتها و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران خصوصاً در انتقال انرژی به آسیای مرکزی و قفقاز، ایجاد نوسان در قیمت نفت و فعالیتهای اقتصادی - تجاری ایران، ایجاد محدودیت در روابط ایران با سازمانهای تجاری جهانی و ممانعت در دریافت تسهیلات از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از جمله موارد



اجرای سیاست فشار اقتصادی می‌باشد. از آنجا که سیاستها و تهدیدات آمریکا در سالیان گذشته همواره تابعی از دو متغیر الگوی رفتار ایران و نیز واقعیت‌های نظام بین‌الملل بوده است، بر همین اساس آمریکا سه گزینه تغییر رفتار، تغییر ساختار و نهایتاً تغییر نظام ج.ا.ایران را در سیاست‌هایش گنجانده است. کارشناسان معتقدند پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا حوادث ۱۱ سپتامبر استراتژی اصلی ایالات متحده بر تغییر رفتار ایران تمرکز داشت اما با وقوع حادثه فوق و مهیاشدن زمینه‌های لازم، آمریکا به سمت تعقیب الگوی تغییر ساختار پیش‌رفته است. ایالات متحده جهت تسهیل در برخورد با ایران سعی دارد تقابل خود با آنرا در چارچوب یک ائتلاف بین‌المللی و با آموزه‌های امنیت بین‌المللی تعریف نماید. تنها در این صورت خواهد بود که نگرش افکار عمومی جهان، سیاستها و فشار آمریکا علیه ایران را قابل پذیرش خواهد یافت. به همین جهت موضوعات حمایت ایران از تروریسم و فعالیت‌های هسته‌ای به شدت در کانون توجه محافل سیاسی و رسانه‌های آمریکا قرار گرفته و از دیگر سو مقامات کاخ سفید با اتهام دخالت ایران در مسایل داخلی عراق و افغانستان محدوده جدید و گسترده‌تری در عرصه تقابلات سیاسی با ایران ایجاد نموده‌اند. پس از قدرت یافتن نو محافظه‌کاران در ایالات متحده و بر اساس پارادایم امنیتی جدید دکتترین «نگرش ساختاری» نوعی از امنیت باید در خاورمیانه استقرار یابد که ضمن تغییر نقشه سیاسی خاورمیانه، نظام ج.ا.ایران و تغییر توازن قدرت منطقه‌ای به نفع اسرائیل، حداکثر تحقق منافع حیاتی را برای ایالات متحده حاصل نماید.

جدیدترین استراتژی نو محافظه‌کاران نیز تحت عنوان «نگرش پویشی» جنگ روانی گسترده بین‌المللی بر علیه ایران تدارک دیده است. طراحان این دکتترین سعی دارند ایران را با طرح اتهامات گسترده در موضع انفعال و ضعف قرار داده و متعاقباً با برقراری انعطاف و جابجایی در تبلیغات و فشارهای خود، هرگونه راه برون‌رفت را بر ایران ببندند.

چرا آمریکا را نمی‌خواهیم؟

عرصه بین‌المللی

اقدامات گسترده ایالات متحده پس از پیروزی انقلاب اسلامی علیه مردم و نظام ایران در نگاه تمامی کارشناسان و تحلیل‌گران سیاسی نشانه‌ای از خصومت و زورگویی در عرف بین‌المللی تلقی گردیده و هیچ واحد سیاسی مستقل و مردمی نمی‌تواند با دولتی که بدون توقف و با تمام نیرو و بدون در نظر گرفتن اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها به کارشکنی و فشار علیه آن می‌پردازد اقدام به برقراری رابطه و مناسبات رسمی نماید. این امر از قانونی تبعیت می‌کند که سالهاست عرصه روابط بین‌الملل با آن آشناست. به نظر می‌رسد با مرور هرچند گزرای گذشته روابط فی‌مابین ایران و آمریکا اکنون بتوانیم پاسخ این سوال که چرا ایران هیچ رابطه‌ای با آمریکا ندارد و حتی علاقه‌ای به برقراری آن نشان نمی‌دهد را بدست آوریم. با این حال می‌توان به طور فشرده در چهارچوب سطوح تحلیل بین‌المللی، منطقه‌ای و دوجانبه دلایل اصلی را بار دیگر متذکر گردید. در عرصه بین‌المللی سیاست‌های

جهانی ایالات متحده خصوصاً پس از سقوط شوروی سابق و جنگ اول خلیج فارس مبتنی بر ایجاد جهان تک‌قطبی با محوریت و مرکزیت آمریکا بوده‌است. بوش پدر با ارایه دکتترین نظم نوین جهانی عملاً سعی کرد تمامی کانون‌های مخالف و غیرمطمیع جهانی را از سرراه برداشته یا تحت شدیدترین فشارهای سیاسی، نظامی قرار دهد. با تحکیم نسبی پایه‌های نظم نوین جهانی، سیاست گسترده‌تر و خطرناک‌تر «جهانی شدن» در محافل تبلیغاتی آمریکا مطرح و در یک راهکار تجویزی تمام کشورها و فرهنگها مجبور به اطاعت از آن گردیدند. آمریکا با در اختیار داشتن بیشترین مراکز متناسب با اجرای پروژه جهانی شدن قصد دارد مجدداً دولت‌هایی که توانسته‌اند تا کنون خود را مستقل و آسیب‌ناپذیر نگاه دارند تحت تاثیر قرار دهد. بدیهی است ج.ا.ایران یکی از اهداف اصلی و در سنگرهای نخستین مقاومت علیه سیاست‌های یکجانبه و سلطه‌گرایی آمریکا قرار گیرد. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر جرح بوش با همکاری تیم نو محافظه‌کار خود با رویکردی کاملاً نظامی گرا و با تکیه بر مفاهیم سنتی قدرت و توجه به بخش سخت‌افزاری نفوذ و سلطه، دکتترین «پیشگیری» را مطرح و توانست با قلدری آنرا در چندین نقطه جهان خصوصاً خاورمیانه به مورد اجرا گذارد. آمریکا با صراحت و به تنایب اعلام کرده است، جهت مقابله با هرگونه تهدید تروریستی (با تعریف خاص این کشور از تروریسم) مقابله و حمله به هر نقطه از جهان که تشخیص دهد را حق خود می‌داند. ایالات متحده با تکیه بر این تئوری علاقه‌ای به مذاکره و حل اختلافات با کشورهای دیگر نشان نداده و تهدید نظامی را به مراتب کارسازتر می‌داند. به نظر می‌رسد رویکرد نوین سیاست خارجی آمریکا تنها چهره آشکارتر و عریان‌تر همان سیاست‌های قدیمی است که امروز با توجه به تحولات جهانی و فراهم شدن زمینه لازم با صراحت و جسارت بیشتری از سوی آمریکا بیان می‌گردد. در پایان می‌توان گفت با توجه به ماهیت انقلاب اسلامی ایران نه تنها هرگز کشوری همراه با سیاست‌های فوق نخواهد بود بلکه به احتمال قوی یکی از اهداف از پیش تعیین شده در اجرای استراتژی‌های نوین آمریکا محسوب می‌گردد. در این صورت است که به سهولت می‌توان دلیل عدم ایجاد رابطه بین دو کشور در سطح تحلیل بین‌الملل را یافته و علت یابی و شورور نامیدن ایران از سوی آمریکا را دریافت.

منطقه بحران خیز

در بعد منطقه‌ای نیز آمریکا در سالهای سپری شده از پیروزی انقلاب اسلامی سعی کرده است با نادیده گرفتن موقعیت ژئوپولیتیک ایران، فضایی را ترسیم نماید تا ایران در محدوده‌ای تنگ و بسته گرفتار و برای برقراری رابطه با جهان خارج و فضای تنفس مجبور به کمک و استعانت از آمریکا گردد. سیاست ژئواکونومیک آمریکا ژئواکونومیک نیز بر این اصل که ایران به هیچ وجه نتواند از موقعیت ممتاز و منابع سرشار خویش بهره‌برداري بهینه و متناسب نماید استوار است. ترغیب کشورهای منطقه جهت استفاده از راه‌ها و کانال‌های ارتباطی بسیار پرهزینه‌تر برای انتقال انرژی و کالا و ممانعت از انتخاب خطوط

مواصلاتی ایران یکی از سیاست‌های کلان در این خصوص می‌باشد. نظامی کردن منطقه و تشویق دولت‌های همجوار ایران به خرید حجم بالایی از تسلیحات نیز قابل تامل می‌باشد. حضور مستقیم نظامی آمریکا در دو سوی ایران (افغانستان، عراق) و ایجاد پایگاه‌های متعدد نظامی در سایر کشورهای منطقه را نیز باید بر مساله فوق افزود. اما همچنان باید بزرگترین و اساسی‌ترین چالش منطقه‌ای ایران و آمریکا را در مساله فلسطین جستجو کرد. حمایت و دفاع منطقی ایران از مردم فلسطین از یکسو و نفوذ فوق‌العاده اسرائیل در مراکز سیاست‌گذاری آمریکا و حمایت گسترده کاخ سفید از این رژیم از سوی دیگر همواره مانع بزرگی در بهبود روابط ایران و ایالات متحده بوده است. از آنجا که یک ایران مستقل و قدرتمند همواره موازنه قدرت در منطقه را به ضرر اسرائیل برقرار خواهد کرد، در طول سالهای گذشته آمریکا به بهانه حمایت ایران از گروه‌های فلسطینی و عدم ورود به روند صلح خاورمیانه سعی کرده است حمایت‌های گسترده خود از اسرائیل را توجیه نماید. در سطح فرهنگی نیز ایالات متحده با ایجاد یا تبلیغ نسخه‌های مختلف از اسلام می‌کوشد اذهان مردم منطقه را از اسلام انقلابی ایران منحرف گرداند. الگوهای سکولار، تحله‌های فکری شدیداً واپس‌گرا و متحجر و تبلیغات گسترده مفاهیم ساختگی قومیت و نژادگرایی، مهم‌ترین حربه‌های مقابله فرهنگی با ایران جهت انزوای انقلاب اسلامی در منطقه را تشکیل می‌دهد.

عرصه دوجانبه:

ایالات متحده در عرصه روابط دوجانبه با ایران همواره موضوع مذاکره را مقدم بر ایجاد رابطه دانسته و مذاکره را پیش شرط برقراری رابطه قلمداد می‌کند. با این حال مذاکره مورد نظر ایالات متحده خود از چندین پیش شرط دیگر تشکیل شده است که اصولاً هدف از مذاکره را زیرسوال می‌برد. اما آیا مذاکره با تصور شروط از پیش تعیین شده چیزی جز نقض غرض و سست کردن پایه‌های آن خواهد بود یکی از اصول بدیهی و اساسی هر نوع مذاکره‌ای تساوی حقوق و جایگاه طرفین و عدم ملحوظ کردن پیش فرض و هر نکته تحدیدکننده دیگر می‌باشد. با این توضیحات به نظر می‌رسد هیچ گونه صداقت و حسن نیتی در اعلام مذاکره از سوی آمریکا وجود ندارد و تن دادن به مذاکره با شروط و فرضیات قبلی، عملاً گشودن یاب توقع و قرار گرفتن در مسیر تنزل تدریجی باشد. نکته بسیار مهم در این بحث پرداختن به ماهیت شروط آمریکا در هر نوع رابطه احتمالی است. یکی از این شروط، لزوم ایجاد تغییرات گسترده و عمیق در بسیاری از قوانین از جمله قانون اساسی ج.ا.ایران اعلام شده است. آمریکا همچنین از ایران می‌خواهد بسیاری از مراکز و نهادهای انقلابی خود را منحل کرده و از ایجاد آمادگی گسترده نظامی و افزودن بر توان تجهیزاتی خود دوری نماید. پرداختن به مساله حقوق بشر و روند صلح خاورمیانه از دیگر خواست‌های آمریکا در هر نوع مذاکره با ایران است. در این صورت و با دید کارشناسی نیز مذاکره با آمریکا تحت شرایط فوق را نمی‌توان بر هیچ بخشی از عرف دیپلماتیک تطبیق داد. این امر را نیز نباید از نظر

توجه ایران به ساختار و بافت
 فعلی نظام بین الملل و تقویت
 نقاط قدرت در کنار بهره‌برداری
 از ضعفهای ایالات متحده و
 نهایتاً اتخاذ موضعی پویا و
 تعاملی، لااقل اگر نتواند به ایجاد
 رابطه با شرایط برابر و پذیرفته
 شده در عرف دیپلماتیک جهان
 منجر شود، ما را از گزند
 سیاستهای یکجانبه و
 مداخله‌گرایانه آمریکا برای
 مدت‌های طولانی مصون خواهد
 داشت

دورداشت که تاکنون آمریکا حتی به برقراری چنین مذاکره
 ناعادلانه‌ای چراغ سبز و تمایل جدی نشان نداده است.
 آمریکا درصدد است شرایط جهانی، منطقه‌ای و دوجانبه
 را تا حد ممکن به نفع خویش تغییر داده و با ایرانی ضعیف
 باب مذاکره را بگشاید.

بوسه ازدها

تصور ایران پس از برقراری رابطه با آمریکا امری عجیب و
 غیرقابل پیش‌بینی تلقی نمی‌گردد. مهم‌ترین دلیل این امر
 وجود سابقه طولانی همکاری و رابطه نزدیک بین دو
 کشور قبل از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷
 می‌باشد. نتایجی که آن روابط بر تاریخ، هویت و ساختار
 سیاسی و اجتماعی ایران برجای گذاشت می‌تواند نمونه
 دقیقی از آینده روابط مجدد بین دو کشور در نظر گرفته
 شود. ناگفته پیداست، قضاوت تاریخ معاصر و مردم ایران
 در این خصوص چه بود و سرانجام آن روابط ایران را در
 چه وضعیتی قرار داد. علاوه بر ایران دوران پهلوی
 می‌توان به سراغ کشورهای دیگری نیز رفت که از دشمنی
 یا احتمالاً روابط سرد به سوی ایجاد روابط همه‌جانبه با

ایالات متحده حرکت کردند. در یک نمونه، اتحاد جماهیر
 شوروی که روزگاری بزرگترین خصم بالفعل آمریکا در نظر
 گرفته می‌شد. بر اثر تحولاتی آشکار و پنهان سعی کرد با
 کنار گذاشتن رویه سابق، روابط و مناسبات گسترده‌ای با
 آمریکا برقرار نماید اما نتیجه امر، چیزی جز پاره‌پاره شدن
 این کشور و تنزل شدید تمامی مملکت‌های سنجش و
 ارزیابی سیاسی - اقتصادی و نظامی نبود. روسیه به عنوان
 بزرگترین بخش به‌جامانده از شوروی سابق تبدیل به یک
 قدرت درجه دوم گردید که شدیداً درگیر مشکلات متعدد
 داخلی می‌باشد. جهان عرب نیز نمونه‌های متعددی از
 نتیجه برقراری رابطه با آمریکا را به خود دیده است. چند
 سال پیش که ذخایر ارزی برخی کشورهای منطقه مانند
 کویت و عربستان از مرز ۲۰۰ میلیارد دلار هم فراتر رفته بود،
 با تبعیت از سیاستهای آمریکا، برای آنها به پهای صفر
 شدن حسابهای ذخیره ارزی و از دست رفتن اعتبار و
 پرستیژ منطقه‌ای انجامید. جایگاه این کشورهای عرب تا
 آنجا پایین آمد که صرفاً تبدیل به پرداخت‌کننده هزینه‌های
 لشکرکشی و حملات آمریکا به سایر دولتهای عرب
 گردیدند. از سوی دیگر سیل ورود تجهیزات آمریکایی که

هدف از خرید آنها تقریباً نامعلوم بود نیز اوضاع اقتصادی
 آنها را به ضعف و منطقه را به سمت بی‌ثباتی و
 نظامی‌گری کشاند. در خارج از دنیای عرب هم نمونه‌های
 بسیاری در این خصوص می‌توان یافت. هر چند سالهاست
 اوضاع و احوال وخیم سیاسی و اقتصادی ترکیه برای
 آگاهان مسایل سیاسی امری بدیهی و کاملاً واضح است
 اما جدیدترین و عجیب‌ترین مورد را باید آرژانتین دانست.
 این کشور ثروتمند و تقریباً مرفه آمریکای جنوبی با اجرای
 از سیاستهای ایالات متحده و تن دادن به تصمیمات مراکز
 اقتصاد جهانی که زیرسلطه و نفوذ آمریکا قرار دارند به
 چنان حال و روزی افتاد که مردم جهت سیرکردن شکم
 خود مجبور به غارت فروشگاه‌ها و مراکز عرضه
 محصولات غذایی گردیدند. جمعیت زیر خط فقر آرژانتین
 در مقایسه با ده سال قبل به بیش از ۶ برابر افزایش یافته
 و مجموع بدهکاریهای خارجی آن نیز به رقم نجومی ۱۴۰
 میلیارد دلار رسیده است. تجربه ارتباط کشورهای
 آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و خاورمیانه با آمریکا نشان
 می‌دهد نیت آمریکا از برقراری ارتباط، تنها وابسته کردن و
 عقب نگاه داشتن آنها در تمام زمینه‌ها بوده است. از موارد



فوق که بگذریم تاریخ معاصر جهان گویای این حقیقت است که آمریکا یار وفاداری حتی برای کشورهای هم‌پیمان خود نخواهد بود. سرنوشت شاه در ایران نشان داد که آمریکا در آخرین لحظات هرگز مایل به شرط‌بندی روی مهره‌های سوخته که روزی کاملاً تحت فرمان آمریکا بوده‌اند نیست. سرنوشت صدام، پینوشه، سادات و بیانگر آن است که امید بستن به یاری آمریکای حتی در صورت اطاعت بی‌چون و چرا از سیاستهای آن نوعی ریسک و اشتباه تلقی خواهد گردید. یکی دیگر از خطرات نزدیکی به آمریکا از آنجا ناشی می‌شود که کاخ سفید هر زمان منافع خویش را در معرض خطر ببیند، نادیده گرفتن حاکمیت ملی سایر کشورها و مداخله مستقیم در امور داخلی آنها را حتی اگر این دولتها دوست تلقی کردند، حق مسلم خود می‌داند چرا که آمریکا تنها حق «حیات محدود» را برای سایر کشورها پذیرفته است. از جمله موارد مداخلات مستقیم آمریکا در سایر کشورها که باعث تغییر حکومت‌های ملی آنان شده است می‌توان به مداخله آمریکا در ایران (۱۹۵۳)، گواتمالا (۱۹۵۳)، تایلند (۱۹۶۰)، برزیل (۱۹۶۵)، اندونزی (۱۹۶۵)، شیلی (۱۹۷۳)، گرانادا (۱۹۷۹)، نیکاراگوئه (۱۹۸۱)، پاناما (۱۹۸۹)، و در تازه‌ترین آنها افغانستان و عراق اشاره کرد. البته باید توجه داشت، الگوی دخالت نظامی تنها گزینه مورد علاقه و استفاده ایالات متحده نیست و این دولت در مواقع مقتضی از سایر سیاستها و ترفندها، نیز بهره‌برداری می‌نماید که از جمله این موارد می‌توان به استفاده از ابزارهای اقتصادی، مالی و تکنولوژیک اشاره کرد. مشروط‌سازی اعطای وام خودداری از صدور تکنولوژی، تحریم یا محاصره اقتصادی، وضع تعرفه‌های گمرکی نابرابر و در همین راستا قراردادن آمریکا با استفاده از ابزارهای فرهنگی. تبلیغاتی سعی دارد تا در بلندمدت الگوهای رفتاری و شیوه تفکر و زندگی سایر ملتها را در جهانی که تنها تامین کننده منافع و خواستههای آن باشد دگرگون سازد. در واقع توسعه جهانی ارتباطات رسانه‌ای آمریکا شکلی از سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که می‌توان آنرا به «آمریکایی شدن» تعبیر کرد.

ملموس سازی ایده‌آل‌ها

به نظر می‌رسد نزدیکی به دو دهه قطع ارتباط با ایالات متحده و آگاهی از اقدامات این دولت علیه انقلاب اسلامی، هر ایرانی را به سمت طرح سوال چه باید کرد؟ سوق دهد. در صورتی که پس از مطالعه ادوار تاریخی ظهور و گسترش هژمونی آمریکا و بررسی روند ایجاد رابطه و تداوم آن با کشورمان به این نتیجه رسیدیم که روابط باید قطع گردد و حماسه تسخیر لانه جاسوسی را آفریدیم و در ادامه با توجه به تحولات جهانی، منطقه‌ای و جویانه دریافتیم نه تنها برقراری رابطه برایمان مقدر نیست حتی در صورت چنین کاری صدمات و زیانهای بسیاری متوجه ما خواهد گردید، چه باید بکنیم؟ باید بدانیم استراتژیها و سیاستهای خرد و کلان ما به چه طریقی تدوین گردد تا بیشترین بخش از منافع ملی کسب و کمترین حجم از تهدیدات منطقه‌ای و جهانی ما را در معرض تاثیرات خود قرار دهد. بسیار دور از عقل و

خرد خواهد بود، زمانیکه حریف همواره در جهت مقابله با ما به سیاستگذاری و ترمیم و تعویض راهکارهای قبلی خود اقدام می‌نماید، ساکت و کم‌تحرك باقی بمانیم. هنگامی که آمریکا مذاکره با ایران را «پیروزی بدون جنگ» تلقی کرده و صریحاً عنوان می‌دارد در صورت پذیرفتن مذاکره با شروط قبلی، آمریکا در یک چشم برهم زدن در ایران خواهد بود، مسوولیت ما در امر مقابله و سیاست‌سازی‌های کلان بسیار سنگین‌تر جلوه می‌کند. در پایان بحث سعی می‌کنیم فهرست‌وار به مهم‌ترین راهکارهای پویا و فعال در این خصوص اشاره و مسوولان امر را به تهیه سیاستهای اجرایی متناسب و غیرمنفعل در بحث مذاکره یا رابطه احتمالی آمریکا دعوت نماییم. برخی از مهم‌ترین راهبردهای عملی ج.ا. ایران در این خصوص را می‌توان چنین دانست:

جلوگیری از تضعیف بنیانهای نظری فراگیر در سیاست خارجی و دچار شدن به هنجار نو یا چندگانه در دستگاه سیاست خارجی. کمک به ایجاد دو عامل اساسی «اقتدار» و «شخصیت» در عوامل و دستگاه‌های مرتبط با سیاست خارجی. توجه به شرایط جدید نظام بین‌الملل و مولفه‌های جهانی آن. توجه و حرکت به سمت استفاده از الگوهای جدید برای فهم سیاست بین‌الملل. (به نظر می‌رسد دیگر برخی الگوهای قدیمی مانند «نظریه توطئه» و «ارزش انرژی» نتواند به تنهایی به تحلیل سیاستهای آمریکا در قبال ایران بیانجامد.) مشخص کردن دقیق منافع ملی و اولویت‌بندی مناسب آنها. جلوگیری از تشکیل یک ائتلاف بین‌المللی علیه ایران به رهبری آمریکا. در این خصوص ج.ا. ایران باید تاحداً امکان به ایجاد روابط نو یا چندجانبه با سایر کشورها اقدام نماید. توجه به مقوله تبلیغات و استفاده گسترده از آن جهت معرفی دقیق و کامل واقعیت‌های داخلی ایران در سطح جهانی. ایجاد وحدت کامل و پویا در داخل کشور و توجه بیشتر به نیازها و خواست مردم. طراحی یک سیاست اعمالی شفاف در خصوص بحرانهای جهانی و منطقه‌ای. بهره‌برداری از نقاط ضعف آمریکا چه در داخل این کشور یا در سطح جهانی. استفاده از نفوذ و تاثیر روانی ایران بر افکار عمومی منطقه و جهان خصوصاً در مناطقی که همسویی قابل توجهی با ایران مشاهده می‌گردد. سعی در ایجاد یک لابی فشار بر ایالات متحده متشکل از ایرانیان مقیم خارج و دوستان انقلاب اسلامی. رایزنیهای فعال در وزارت امور خارجه با سازمانها و مجامع بین‌المللی جهت ایجاد فضای مانور وسیع برای ایران. توجه به افکار عمومی در هر دو کشور ایران و آمریکا. آلوده نکردن بحث رابطه ایران و آمریکا به اختلافهای جناحی.

توجه بسیار دقیق به مقوله‌های: مشروعیت بین‌المللی نظام سیاسی ایران، کارآمدی نظام، پیشرفت اقتصادی، مشروعیت منطقه‌ای و رفتمند سیاست خارجی. توجه بیشتر به بخش نرم‌افزاری سیاستها و بهره‌برداری از آن در کنار پرداختن به مفاهیم سنتی قدرت. در پایان می‌توان گفت توجه ایران به ساختار و بافت فعلی نظام بین‌الملل و تقویت نقاط قدرت در کنار بهره‌برداری از ضعفهای ایالات متحده و نهایتاً اتخاذ موضعی پویا و تعاملی، لااقل اگر نتواند به ایجاد رابطه با شرایط برابر و پذیرفته شده در عرف دیپلماتیک جهان منجر شود، ما را از گزند سیاستهای یکجانبه و مداخله‌گرایانه آمریکا برای مدت‌های طولانی مصون خواهد داشت.

پی‌نوشتها:

۱. بررسی تاریخ روابط ایران و آمریکا. تألیف شورای پژوهشگران بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی. سال سیزدهم - شماره ۵۲، ۵۱. پاییز و زمستان ۱۳۷۷. ص ۱۸، ۱۹.
۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران - تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۹۹. ص ۲۵۹.
۳. در هنگام پذیرش اولتیماتوم احمدشاه طفل کوچکی بود بنابراین اداره مملکت در نایب‌الملک (عضدالملک) سپرده شده بود. نکته جالب دیگر در مورد اولتیماتوم اینکه برخی افراد که به اصطلاح به آزادی‌خواهی معروف بودند نظیر بیرم‌خان زرنی و سردار اسعد بختیاری از طرفداران پذیرش اولتیماتوم بودند -
۴. جمشید صداقت کیش، روابط ایران و آمریکا در دهه ۵۰ - تهران. کتابفروشی دهخدا. ۱۳۵۷. ص ۲۱ و ۲۲.
۵. جمشید بیل، عقاب و شیر (تازگی روابط ایران و آمریکا) ترجمه: مهوش غلامی، جلد اول، تهران، کوبه، ۱۳۷۱، صص ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲.
۶. عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری. محمد سلمانی. اقتصاد ایران - تهران - موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی. ۱۳۷۱. ص ۵۷۳.
۸. جیمز بیل، ششین، ص ۳۲۹.
۹. علی اکبر هاشمی رفسنجانی. دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران - تهران. انتشارات فرهنگ انقلاب اسلامی. ۱۳۶۲. ص ۵۱.
۱۰. اسناد لانه جاسوسی. دخالت‌های آمریکا در ایران (۱۲). مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی. ۱۳۶۶. سند ۱۸. ص ۱۱۵.
۱۱. صحیفه نور. جلد ۲. تهران. مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. ۱۳۶۱. ص ۸.
۱۲. این طرح که به اسم واضع آن معروف است دربرگیرنده کمکهای وسیع اقتصادی به اروپای جنگ‌زده جهت جذب آنها و جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود.
۱۳. براساس این طرح که در شورای روابط خارجی آمریکا شکل گرفت جهان پس از جنگ جهانی دوم می‌بایست به شکل یک عرصه محدود تنها تأمین کننده منافع آمریکا باشد.
۱۴. طبق سیاست سبدبندی، آمریکا متحدیهایی از کشورهای اقماری خود تشکیل می‌داد تا مانند سدی جلوی توسعه کمونیسم را بگیرند.
۱۵. مسعود بهنود. از سیدضیا تا بختیار. تهران. انتشارات جاویدان. ۱۳۷۰. ص ۲۲۵.
۱۶. برزیسکی. اسرار سقوط شاه و گروگانگیری. ترجمه حمید احمدی. تهران - تراقی. ۱۳۶۲. ص ۲۶.
۱۷. هایزر. ماموریت در تهران - ترجمه ع رشیدی. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۵. ص ۶۸.
۱۸. مارک گازیوروفسکی. سیاست خارجی آمریکا و شاه. ترجمه: جمشید زنگنه، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، ص ۲۶۵.
۱۹. رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا. جمیله کنیور. تهران. انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۹۱.
۲۰. جیمز بیل، ایالات متحده و ایران، پندارها و واقعیت‌ها، ترجمه: امیر حاجی یوسفی، اطلاعات سیاسی. اقتصادی، شماره‌های ۸۰، ۷۹، ص ۳۵.
۲۱. سیری در جنگ ایران و عراق. آغاز تا پایان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ. ۱۳۷۶. چاپ اول. ص ۲۲.
۲۲. صحیفه نور. جلد ۱۳. صص ۹۲.
۲۳. خبرگزاری ج.ا. اسلامی. ۶۱/۳/۱۰. به نقل از روبرت.